

به نقل از: پیام فدایی، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲۶۸، آبان ماه ۱۴۰۰

مصاحبه پیام فدائی با رفیق "مُشرف"، از کمونیستهای افغانستان در ارتباط با تحولات اخیر

توضیح پیام فدائی: با توجه به قدرت گیری مجدد طالبان در افغانستان که به دنبال مذاکرات و توافق این جریان ارتجاعی با امپریالیسم آمریکا تحقق یافت شاهد اشاعه تحلیل ها و نظرات گوناگونی در باره رویدادهای جاری و ماهیت تحولات اخیر در کشور همسایه افغانستان در صفوف جنبش بوده ایم. به منظور آشنائی هر چه بیشتر خوانندگان "پیام فدائی" با نظرات موجود، بر آن شدیم که در این رابطه پرسشهایی را با یکی از فعالان چپ افغانستان (رفیق مشرف) در میان بگذاریم تا خوانندگان "پیام فدائی" هر چه بیشتر و بطور زنده تری در جریان تحلیل ها و دیدگاه های کمونیستهای افغان قرار بگیرند.

پیام فدائی: رفیق مشرف با تشکر از این که دعوت ما را جهت این مصاحبه پذیرفتید. لطفاً خودتان را هر طور که مایل هستید برای خوانندگان "پیام فدائی" معرفی کنید.

رفیق مشرف: با تقدیم درود های گرم و رفیقانه و سپاس از شما که این فرصت را مساعد ساختید تا در جو آشفته بازار خبری-معلوماتی حاکم به ارتباط افغانستان، نکاتی را خدمت خوانندگان گرانقدر سنکر دار استوار مبارزه مسلحانه در ایران یعنی "پیام فدائی" تقدیم بدارم.

و اما به ارتباط معرفی خودم، حرف زیادی برای گفتن ندارم. با سابقه مبارزاتی حدود ۵۶ سال- سوم آبان (عقرب) ۱۳۴۴ با شرکت در تظاهرات خونبار آنروز شهر کابل، در کنار ده ها هزار متعلم و محصل (دانش آموز و دانشجو) برای نخستین بار در تقابل با سلطنت قرار گرفتم. از آن زمان تا اکنون به مثابه یکی از فعالان و کادرهای جنبش کمونیستی کشور ما نه تنها افتخار ایستادگی مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع را دارم بلکه اوج افتخارم را در مبارزه مسلحانه علیه اشغالگران سوسیال امپریالیسم شوروی و ارتجاع هار مذهبی می دانم.

فعلاً علی رغم روابط نیک و حسنه با تعدادی نهاد های از نظر من متعهد مبارزاتی، عضویت هیچ سازمانی را ندارم و بیشترین وقتم را در همکاری با پورتال ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" صرف می نمایم.

پیام فدایی: همانطور که می دانید در ۱۵ اگوست امسال دارو دسته مرتجع طالبان به سرعت بخش وسیعی از افغانستان را تسخیر و وارد کابل شدند. در این رابطه دیده شد که ارتش افغانستان و دولت "اشرف غنی" که به نظر بسیاری از نیروها و توده های تحت ستم و آگاه افغانستان خود دست نشانده امپریالیسم آمریکا بودند دست به هیچ مقاومتی نزده و در واقع راه را برای قدرت گیری طالبان باز گذاشتند. این رویداد را چگونه توضیح می دهید؟

پاسخ: یکی از مبادی اولی ماتریالیسم تاریخی به ارتباط دولتها و اجزای آن به خصوص ارتش ها، درک علت وجود آنها و خدمت در راستای حفاظت از همان علت وجودی می باشد. حاکمیت پوشالی و دست نشانده امپریالیسم آمریکا و شرکاء که حتا کاربرد مفهوم "دولت" نیز برای آن سنگینی می نماید، در کل به منظور حفظ منافع امپریالیسم آمریکا، بسط و گسترش ساحة نفوذ آن و مجری سیاست ها، اهداف و خواستههای آن به وجود آمده بود. از جمله نیروهای امنیتی شامل پولیس، نیروهای امنیتی اطلاعاتی و ارتشی که در افغانستان به وسیله اشغالگران به وجود آمده بود، به مانند سایر عناصر مرکبه حاکمیت، موظف بود تا از منافع و آمال امپریالیسم حراست و اوامر آنها را اجراء کند.

هرگاه خواسته باشیم موضوع را با دو مثال واضح سازیم، می توانیم از ارتش و نیروهای امنیتی شاهنشاهی در آستانه انقلاب سرقت شده بهمن ۱۳۵۷ ایران یاد نمایم. با در نظر داشت این که در آن زمان ارتش شاه، یکی از مقتدرترین ارتش های جهان و در منطقه بعد از ابر قدرت شوروی، دومین قدرت نظامی به شمار می رفت و از لحاظ ساختار و تسلیحات هم ده ها چند نسبت به ارتش تازه تولد حاکمیت مستعمراتی "کرزی-غنی" پیشتر و مستحکمتر بود، با آنهم دیدیم که به محض یک اشاره امپریالیسم آمریکا بعد از کنفرانس گوآد لوب، نه تنها به حمایت از "شاه" برخاستند، بلکه حلقه عبودیت "امام راحل" دست ساخت امپریالیسم را نیز به گردن انداختند. مثال دوم چگونگی ارتش حدود صد هزار نفری دست ساخت استعمار در عراق بود که به دستور امپریالیسم آمریکا از مقابل ۱۵۰۰ تروریست فرار نموده، شهرها و پادگانها را یکی پی دیگر به داعش تسلیم نمود.

در اینجا هم قضیه تقریباً با عین محتوا تکرار شد. یعنی از یک جانب طالب در دوحه تعهد سپرد که ارتش دست ساخت امپریالیسم را حفظ نماید و از جانب دیگر به ارتش از جانب مستشاران نظامی آمریکا صریحاً دستور داده شد که به پادگان های شان برگشته، هیچ نوع دخالتی درجنگ ننمایند، شاید بتوان گفت تنها تفاوتی که این دستور با سابقه ایران داشت، این بود که در ایران جنرالهای آمریکائی مخفیانه به ارتش شاه دستور بیطرفی و بعد تر حمایت از خمینی را صادر نمودند، در اینجا وزیر دفاع آمریکا در جریان مسافرتش به کابل صریحاً و از طریق رسانه ها امر نمود که واحدهای ارتشی در پادگانهای شان باشند و به جنگ دخالت نورزند.

پیام فدایی: همانطور که حتما اطلاع دارید با توجه به این که طالبان نزدیک به ۲۰ سال ظاهراً با ارتش آمریکا در حال جنگ بود عده ای قدرت گیری طالبان را "شکست" آمریکا قلمداد کردند. اما برخی معتقد بودند که امپریالیسم آمریکا به منظور تجدید آرایش نیروهای نظامی خود موافق روی کار آمدن طالبان بود. تحلیل شما در

این رابطه چیست؟ آیا طالبان بدون اجازه و توافق آمریکا می‌توانست قدرت سیاسی در افغانستان را به دست بگیرد؟

پاسخ: به نظر من طرح مسأله شکست و یا عدم شکست به این بر می‌گردد که هدف از حمله و تجاوز روشن باشد. در پرتو درک درست از هدف و ستراتیژی (استراتژی) طرفین جنگ می‌توان حکم نمود که کدام طرف شکست خورده و کدام طرف پیروز شده است.

تا جایی که از مطالعه اوضاع و روند اشغال افغانستان تا امروز بر می‌آید، بسیار دشوار است گفت که هدف غائی و یا ستراتیژیک (استراتژیک) امپریالیسم آمریکا از تجاوز بالای افغانستان چه بود. مطالبی که در این زمینه از دولت سازی و ملت سازی گرفته تا تساوی حقوق زن و مرد و تأمین آزادیهای دموکراتیک در تمام ابعاد آن، گاهگاهی مطرح می‌گردید، به نظر من تمام اینها شلیک گلوله های رسام بود به غرض منحرف ساختن اذهان مردم به خصوص روشنفکران از درک هدف غائی امپریالیسم.

هرگاه پاسخ به سؤال هدف غائی امپریالیسم آمریکا از این جهان کثائی مفتضحانه را کنار بگذاریم و روال و ادامه جنگ و در کل تغییراتی که در سیاست جنگی آمریکا در افغانستان به وجود آمده بپردازیم، می‌توانیم بنویسیم که آمریکا نه یک بار بلکه باربار (به دفعات متعدد) هم در زمینه سیاسی، هم در زمینه نظامی و هم در زمینه ستراتیژیک (استراتژیک) شکست خورده است.

مثلاً همین که در آغاز یعنی اواخر سال ۲۰۰۱ و اوایل ۲۰۰۲ کاخ سفید اعلام داشت که جهت سرکوب "القاعده" صرف ۲۵۰۰ تن از سربازانش را به افغانستان خواهد فرستاد. می‌دانیم که نفس اعزام سرباز و آغاز به جنگ به معنای شکست فعالیتهای سیاسی است، چه هرگاه سیاست ناکام نمی‌ماند، نیازی به اعزام نیروی نظامی ویژه و تشدید جنگ و خونریزی نمی‌بود، به همین سان زمانی که آمریکا و شرکاء آرام آرام تعداد سربازان شان را از ۲۵۰۰ تن بیشتر ساختند، می‌توان گفت افزون شدن هر نفر به معنای شکست ارزیابی های گذشته می‌باشد.

و اما هرگاه خواسته باشیم استحاله قدرت را از حاکمیت پوشالی "غنی احمدزی" به مثابه نماینده سرمایه دلال و جواسیس (جاسوسهای) تکنوکرات به حامیان و نمایندگان فنودالیسم محتضر افغانستان طالب که تلاش دارد خود در نقش حافظ سرمایه دلال وارد میدان شود ارزیابی نمائیم، دیده می‌شود که در اینجا نه جنگی بوده و نه هم شکست و پیروزی خاصی. صدور حکم استحاله بر می‌گردد به نوعیت و محتوای فعالیتهای امپریالیسم آمریکا به افغانستان. یعنی:

بادرنظرداشت این که افغانستان از اواخر قرن ۱۹ به بعد، به مثابه کشور حایل بین دو قدرت استعمارگر آنروز یعنی روسیه تزاری و بریتانیای کبیر پذیرفته شده بود و این سیاست با تمام فراز و فرودهایش تا اواخر جنگ جهانی دوم که انگلیسها جای شان را به امپریالیسم آمریکا در سطح جهان و منطقه تخلیه نمودند، می‌توانیم بنویسیم که نخستین گامهای عملی اثرگذاری امپریالیسم آمریکا بر سیاستهای افغانستان و پر ساختن جای خالی امپراتوری بریتانیا در اینجا برمی‌گردد، به ختم جنگ جهانی دوم.

امپریالیسم آمریکا در آن زمان با رویدست گرفتن چند پروژه اقتصادی و بعدها فرهنگی، در کل جهت نفوذ و بسط سلطه اش در افغانستان و جذب و پرورش کادرهایی که بتواند سیاست هایش را در افغانستان نمایندگی نماید، در آغاز یک تعداد محدود از تکنوکراتان را از داخل و خارج خانواده سلطنتی جذب نموده، در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ میلادی قرن گذشته می‌خواست به وسیله آنها گویا افغانستان را به طرف غرب بکشاند.

از آن جایی که از یک جانب میزان مساعدت ها و روابط اقتصادی آمریکا و مجموع غرب، جمع کشور های عربی در مقایسه با شوروی آنروز غیر قابل محاسبه بود- ۶۷ درصد شوروی و ۳۳ درصد بقیه جهان- و از طرف دیگر امپریالیسم آمریکا در پیوند با ایران و عراق و پیمان های سنتو و سیتو یا پاکستان، عملاً در کنار پاکستان ایستاده شد، داوود که آنزمان صدراعظم افغانستان بود، علی رغم آن که ظاهراً از توازن روابط سیاسی بین شرق و غرب یعنی ناتو و وارسا (ورشو) با دادن مثال "سیگرت آمریکائی اش را با کبریت روسی روشن می‌کند" حرف می‌زد مگر عملاً با حمله بر وزیر مالیه (دارائی) پر قدرتش "عبدالملک عبدالرحیم زی" به اتهام نزدیکی به آمریکا و کشتن تعدادی از همراهان وی- میر علی اصغر شعاع- زیر شکنجه، مانع از آن گردید تا آمریکا بتواند بسنر نفوذش را بین افشار بیروکرات (بوروکرات) و تکنوکرات پهن نماید.

ناکامی امپریالیسم آمریکا در جذب، سازماندهی و حفظ طیف طرفدارانش و همزمان با آن بسته شدن دفتر کمکهای آمریکا در کابل موسوم به "ICA" با "CIA" اشتباه نشود، باعث گردید تا امپریالیسم آمریکا بستر جذبش را از بیروکراتها (بوروکراتها) و تکنوکراتها، به طرف "اخوان المسلمین" تغییر داده، خلاف انگلیسها که در تمام سالیان سلطه و نفوذ شان بر سلطنت افغانستان، به قشر "ملا، مولوی، آیت الله و حجة الاسلام" تکیه می‌نمود، آمریکا تعدادی از مکتب خوانها ویا به اصطلاح "روشنفکران مذهبی" را در وجود "سازمان جوانان مسلمان" در اواخر دهه ۶۰ میلادی قرن گذشته سازماندهی نمود.

با حمله شوروی بر افغانستان، امپریالیسم آمریکا بر تعدادی از منسوبین و کادرهای رهبری "سازمان جوانان مسلمان" که قبلاً به پاکستان پناهنده شده بودند، دست مرحمت کشیده، درواقع می‌خواست آنها را به مثابه ابزار و چماق دستنش در رویارویی با شوروی مورد استفاده قرار دهد. امری که در تمام ۱۴ سال حاکمیت نوکران زرخیز روس ها یعنی برادران تنی حزب توده و اکثریت و اشغال نظامی افغانستان به وسیله روسها و دولت دست نشانده و پوشالی شان، امپریالیسم آمریکا قادر شد از آنها استفاده لازم نماید.

با سقوط حاکمیت پوشالی وابسته به روس و به قدرت رسیدن جهادبست ها، علیرغم آن که روسها خود در وضعیتی قرار نداشتند تا این نوکران آمریکا را تحت فشار قرار دهند، مگر بی ریشه بودن "اخوانیت" بین مردم افغانستان، عقبماندگی کادرهای اخوانی جهت اداره یک کشور، نفوذ روسها در بین تعداد زیادی از رهبران اخوانی که در زمانهای روابط نیک شوروی و مصر در "ازهر" درس خوانده و فارغ التحصیل آنجا بودند، پول پرستی و

فساد گسترده در بین صفوف جهادپست ها و همزمان رقابت خونین بین رژیم "ولایت فقیه" و پادشاهی عربستان سعودی و دامن زدن به جنگهای شیعه و سنی و ... باعث شد تا امپریالیسم آمریکا، بر نقشه خودش که می خواست افغانستان را توسط به اصطلاح "روشنفکران مذهبی" و "اخوانی" ها اداره کند، خط بطلان کشیده، دوباره مطابق به نقشه انگلیسها، با سرمایه عربستان سعودی و کمک های تکنیکی (تکنیکی) - نظامی استخبارات ارتش پاکستان، نهادی را زیر نام "تحریک طالبان" به وجود بیاورد و آنها را در اسرع وقت به قدرت برساند.

این تفصیل را بدان علت نوشتیم تا رابطه و عشق قدیم بین امپریالیسم آمریکا و طالب، درست تر درک شده بتواند. با درک چنین رابطه ایست که می توان فهمید نه جنگی به صورت جدی بین طالب و آمریکا وجود داشته و نه هم طالب خلاف اراده امپریالیسم آمریکا به قدرت رسیده است.

تنها اشتباهی که آمریکا حین به قدرت رساندن طالب در دهه ۹۰ مرتکب شد، قیاس مع الفارق طالب و در مجموع اخوندیزم افغانستان با اخوندیزم ایران بود. امریکائی ها تفاوتی را که بین تشیع و تسنن وجود دارد بسیار سطحی و به چند رکعت نماز و یا چگونگی وضو و آداب نماز محدود می دانستند، آنها هیچ نمی دانستند که موجودیت مالکیت وقفی و سیستم اقتصادی غارتگرانه تشیع که در کنار زکات، مرد مؤمن می باید خمس و سهم امام نیز بپردازد، به آخوند های تشیع گذشته از استقلال مادی و اقتصادی، بستر فعالیت تشکیلاتی را نیز از طریق نمایندگان این و یا آن مجتهد و دادن شهریه به طلاب فراهم ساخته، چنین تشکیلاتی که حد اقل ریشه چند قرنه دارد، قادر بود تا کادر های لازم اداری را نیز پرورش دهند و وقتی انقلاب ایران را سرقت نمودند، به زمان محدودی جهت راه افتادن حاکمیت انحصاری خودشان زیر نام ولایت فقیه نیاز داشتند.

در حالی که ملا و مولوی افغانستان گذشته از این که از لحاظ اقتصادی همیشه وابسته به خیرات و صدقات مردم بوده، پایه مادی رسیدن به قدرت را نداشتند، با چیزی به نام کادر اداری آنها در کشور جنگزده و ویران و اقتصاد از هم پاشیده، مطلقاً آشنائی نداشتند تا این که به هزاران تن از آنها بتوانند چرخ یک حاکمیت را در عصر جدید فعال نگه دارند. از همین رو وقفه ۲۰ سال بین سقوط حاکمیت طالب و استقرار مجدد آنها را می توان زمان پرورش کادرهای لازم جهت اداره کشور دانست. یعنی امپریالیسم آمریکا طالب بیسواد را برد آموزش داد و اینک آنها را مجدداً آورده است. این مسأله یک ادعای توخالی و یا بر مبنای نفرت از طالب و امپریالیسم نیست، بلکه واقعیتی است که از همان آغاز لشکرکشی آمریکا بر افغانستان و ظاهراً بمباردمان آنها، حفظ کادرهای طالب در اولویت قرار داشته است.

برای آنهائی که با مسایل نظامی آشنائی دارند کاملاً روشن است که یکی از اهداف عملیاتی تارومار کننده علیه دشمن، حفظ آنها به منظور دوام فعالیت شان می باشد. امپریالیسم آمریکا در تقابل با طالب از همان آغاز هیچ گاهی به نوع عملیات "محاصره و سرکوب" دست نزده است، بلکه همیشه با عملیاتی تارومار کننده برای آنها فرصت مساعد ساخته است تا باربار (دوباره) حمله نموده تسلیحات و مواضع جدیدی را به دست بیاورند.

پیام فدایی: می دانیم که دولت آمریکا چند سال بود که توسط زلمی خلیل زاد در دوحه پایتخت قطر با طالبان در حال مذاکره بود و می دانیم که روی کار آمدن طالبان در پرتو این تماسهای طولانی و توافقات حاصل از آن تحقق یافت. از نظر شما هدف از این مذاکرات چه بود و شما این تغییر آرایش سیاسی در حکومت افغانستان را چگونه توضیح می دهید؟

پاسخ: اصولاً افتتاح یک دفتر برای طالب در قطر که یکی از پایگاه های نظامی مهم آمریکا در آنجا وجود داشته با تکیه بر آن رژیم قطر را چون موم در دستانش دارد، برخاسته از عدم اعتمادیست در مناسبات بین امپریالیسم آمریکا و پاکستان.

این عدم اعتماد که برخاسته از عملکرد هر دو طرف است یعنی هم روابط نزدیک آمریکا با هند دشمن خونین و ستراتیژیک (استراتژیک) پاکستان که همین اکنون در مرز های کشمیر گاهگاهی با پاکستان برخورد های مسلحانه دارد آمریکا را غیر قابل اعتماد می سازد و هم روابط فوق العاده نزدیک پاکستان از دهه ها بدین سو با چین و برخورداری از کمک ۴۴ میلیارد دلاری (دلاری) آن کشور به پاکستان و تضمین پاکستان به این که چین بتواند از بندر "گوادر" در بحیره عرب یعنی نزدیک به خلیج فارس یعنی شاهرگ حیاتی انتقال نفت بهره برده بتواند همزمان با رقص های اخیری که با روسها آغاز نموده به ارزش بیش از ۷ میلیارد دالر (دلار) چندین فروند هیلیکوپترهای مدرن و توپدار از روسیه خرید نموده، باعث بدگمانی و عدم اعتماد آمریکا بر پاکستان می باشد.

بر مبنای همین عدم اعتماد است که آمریکا در تبنانی با حاکمیت پوشالی "حامدکرزی" در آخرین سالهای حاکمیتش، تصمیم گرفت تا به امید رهائی طالب از زیر سیطره پاکستان دفتری برای آنها در قطر افتتاح نماید. این حرکت امپریالیسم آمریکا در صورتی می توانست به از بین رفتن و یا کاهش نفوذ پاکستان بر طالب بینجامد که اولاً حداقل اکثر اعضاء، خانواده ها و روابط طالب به قطر انتقال می یافتند و در ثانی ضمن تعقیب و سرکوب شدید طالب در پاکستان، وابستگی نظامی و اکمالاتی (تدارکاتی) طالب به پاکستان را نیز از میان می بردند.

در حالی که آمریکا به هیچ یک از این کار ها یا توجه نمود و یا هم انجام آنها در توانش نبود، مغالزه با طالب را از طریق "خلیلزاد" که از سالهای دور از موضع یک کارمند شرکت "یونیکال" با طالب در تماس بود آغاز نموده تلاش کرد تا آنها را ضمن جذب به طرف سیاست های آمریکا، از پاکستان دور بسازد. امری که نه تنها باعث دوری طالب از پاکستان نگردید، بلکه آن عده از کادر های طالب چون "ملاغنی برادر"، "ستانکرزی" و بقیه اعضاء دفتر طالب در قطر را زیر سؤال استخبارات نظامی پاکستان یعنی "آی. اس. آی" برده، با تمام جانفشانی هائی که آنها جهت تطبیق سیاست های پاکستان از خود نشان دادند، امروز عملاً بیش از نقش تشریفاتی، رول دیگری در تحولات افغانستان ندارند.

و اما خلیل‌زاد همزمان با این که به حیث نماینده وزارت خارجه آمریکا با طالب در تماس بود و مذاکرات دو جانبه بین آمریکا و طالب را همراه با هیأتی وسیع پیش می برد، چه بسا با اجازه مقامات کاخ سفید، در جهت تحقق اهداف و برنامه های کمپنی (کمپانی) یونیکال نیز کار نموده، تمام تلاشش این بود که در کنار برآورده ساختن خواسته های وزارت خارجه آمریکا، منافع شخصی خودش را نیز برآورده بسازد.

آنچه خلیل‌زاد را در تطبیق نقشه هایش موفق ساخت، برخورد ریاکارانه و فریبکارانه اش با تمام جناح های درگیر در قضایای افغانستان بود. بر مبنای اسنادی که اخیراً افشاء شده، خلیل‌زاد در تمام دو سال زمان مذاکره با طرفین، در واقعیت امر سر همه را شیره مالیده، شاید یکی از قضاوت های "ترامپ" که می شود گفت درست بوده، به گفته "بولتون" کلاهبردار دانستن "خلیل‌زاد" باشد.

همان طوری که قبلاً تذکار دادم خلیل‌زاد در بهترین صورت شاید نقش محور را در جمع هیأت همراهش داشته بوده باشد، مگر نقش تعیین کننده همان بود که از جانب کاخ سفید، وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا به کارمندان شان دیکته می شد. آنها برای این که بتوانند حاکمیت را بدون مشکل به طالب انتقال دهند، گذشته از ایجاد نفاق قومی و زبانی و مذهبی بین طبقه حاکم اقوام مختلف به وسیله وزارت خارجه و "سیا" و باند "غنی احمدزی" را از نفوذ بقیه اقوام مانند تاجیک، هزاره، ازبیک و ... هراسان ساختن، از طریق قومندان (فرماندهی) عمومی نیروهای اشغالگر "مولر" (اسکات مولر) گذشته از زمینه چینی جهت ترور مخالفان صاحب رسوخ طالب، تمام قومندان های (فرماندهی های) نظامی و مراکز اصلی قدرت نظامی را به کسانی سپردند که به یک اشاره آنها، پایگاه ها و مراکز فرماندهی شان را با تمام سربازان و افسران تسلیم طالب نمودند. به صورت نمونه می توانید به جدول آخرین تعیینات این واحد های ارتشی نظر بیفکنید. (جدول شماره ۱)

با در نظر داشت جدول تعیینات (انتصابات) وزارت دفاع و مراکز فرماندهی، گفته می توانیم که زمان زیاد مذاکرات بیشتر از آن که نیاز توافق بین طرفین بوده باشد، دادن فرصت لازم جهت تطبیق خواسته های وزارت دفاع آمریکا برای آماده ساختن تمام ارتش جهت تسلیمی به طالب از طریق کوتاه ساختن دست فرماندهان ضد طالب از کار بوده است. آنها عملاً با تغییراتی که در ساختار تشکیلاتی ارتش به وجود آوردند، همان هائی را در رأس کار قرار دادند که بدون حتی یک گلوله تمام پادگان شان را دو دسته به طالب تسلیم نمودند. (جدول شماره ۲)

پیام فدایی: در رسانه های غربی چنین تبلیغ می شود که طالبان تغییر کرده و دیگر آن سیاستهای خشونت آمیز قبلی را به کار نمی گیرد آیا این تبلیغات واقعیت دارند؟ و آیا از زمانی که آنها به قدرت رسیده اند سیاستهای سرکوبگرانه شناخته شده خود را عملی نکرده اند؟ لطفاً با فاکت های زنده این امر را کمی تشریح کنید؟

پاسخ: با در نظر داشت این که برای هر نیروی نظامی که دارای پایگاه نظامی باشد، پایگاه و روابط درون پایگاه از روابط افراد نظامی آن گرفته تا رابطه با مردم، رابطه با نیروهای رقیب و نیروهای خارجی می تواند به مثابه نمونه و الگوی جامعه ای باشد که آن نیروی نظامی در صورت پیروزی، آن را اعمار خواهد نمود (خواهد ساخت). برای پاسخ دادن بدین سؤال که آیا طالب تغییر خورده است و یا نه، حتی قبل از این که کابل و تمام افغانستان در اختیار شان قرار داده شود، کافی بود مناطق پایگاهی طالب به مثابه الگو های جامعه آینده در نظر گرفته می شد، تا میزان تغییر طالب سنجش شده می توانست.

تا جایی که واقعیت های ۲۰ سال گذشته گواهی می دهد طالب در تمام این مدت در تمام مناطق پایگاهی و به گفته خودشان مناطق آزاد شده و تحت سیطره نظام اسلامی، یک مکتب اعم از پسرانه و یا دخترانه نه تنها خود افتتاح ننمودند، بلکه به هیچ یک از آنها اجازه باز شدن و رفتن دانش آموزان [شاگردان] به مکاتب را ندادند، در هیچ یک از مناطق تحت سیطره آنها حتی یک زن خارج از خانه کار نکرده بدون اجازه و همراهی یک "محرم شرعی" از خانه بیرون شده نمی توانست، در تمام این مدت در تمام مناطق تحت سیطره آنها احکام شرعی از حدود شرعی گرفته تا قصاص، سنگسار و سربریدن و قطع دست و پای اعمال می شده، در تمام این مدت در تمام مناطق تحت سیطره آنها نه از موزیک خبری بوده نه از رسانه و نه هم از آزادی رسانه ها اعم شنیداری، گفتاری و تصویری، عکس آن تصور و ادعای آزادی عقیده و داشتن و پیروی از مذهبی به غیر از مذهب طالب، اگر به قتل منجر نشده باشد به اخراج از منطقه بعد از مصادره تمام اموال منقول و غیر منقول آنها و لت و کوب وحشیانه منجر شده است. می توان با یک مراجعه سطحی به رسانه ها، صد ها مورد از این جنایات طالب را تذکر داد از آن گذشته موجودیت بیش از یک میلیون آواره داخلی که از مناطق تحت سیطره طالب به مناطق زیر سلطه حاکمیت پوشالی پناه آورده بودند، خوبترین فکت (فاکت) می باشد.

آنچه گفته آمیم اگر تا دیروز در محاصره خبری مطلق طالب از انظار پنهان نگه داشته می شد، با انتقال حاکمیت تمام افغانستان من جمله کابل به آنها، دیگر از پرده بیرون افتاده، نظام ملاسالار وضعیتی را در افغانستان حاکم ساخته است که نه از مکتب و درس و تعلیم و دانشگاه و مراکز علمی خبری است و نه هم از کار زنان و رفتن آنها به ادارات. آنها مجدداً همان نظم دیروز شان را بر جامعه حاکم ساخته اند شاید تنها تغییری را که بتوان در آنها یافت، ریاکاری و عدم صداقت آنها نسبت به گذشته بیشتر شده است. یعنی دیروز می گفتند: می زنیم، می کشیم، زندان می افکنیم، امروز همان کار را می کنند، مگر مسؤولیت نگرفته منکر انجام آن می شوند.

از آن گذشته با تلاشی که جهت نمایاندن چهره دیگری از طالب صورت می گیرد، غیر مستقیم کوشش می شود تا دو تحریف با تغییر اساسی در ماهیت طالب را به خواننده تلقین و حقه نمایند. این دو تحریف اولاً بر می گردد به ماهیت استخباراتی (اطلاعاتی)- وابسته و منقاد طالب، طالب نه دیروز یک نیروی مستقل و منکی به ذات خود بوده و نه هم امروز چنان است. بر مبنای اسناد موتقی که "احمد رشید" ژورنالیست پاکستانی در

کتابش راجع به چگونگی شکل گیری طالب ارائه داده، طالب یک محصول مشترک تباری چندین نهاد استخباراتی منطقه و جهان است، در نتیجه خود هیچ گاهی صلاحیت این را ندارد تا تغییری در ماهیت خود وارد نماید، هر نوع تغییری در آنها چه در شکل چه در مضمون می باید به خواست و اراده سازندگان و سازماندهندگان و تمویل کنندگان (تامین کنندگان مالی شان) باشد.

دومین عامل، عامل ایدئولوژیک به مثابه مانع و دیوار علیه تغییر طالب عمل می کند. با در نظر داشت این که نیروهای استخباراتی (سرویسهای اطلاعاتی) منطقه و جهان، طالب را به مثابه ابزار بر مبنای برداشت های رادیکال و افراطی از اسلام سازمان داده اند، همان اعتقادات اسلامی طالب به مثابه بنیاد و محور ایدئولوژیک به آنها اجازه تغییر را نمی دهد. یعنی خواست "ملا عمر" و یا "ملا هبیت الله" نیست که به حقوق بشر، تساوی حقوق زن و مرد، آزادیهای دموکراتیک و با آزادی عقیده و وجدان احترام گذاشته نشود، بلکه جوهر اسلام به آنها دستور می دهد که "بشر" را یکسان ندیده، به کافر و مؤمن تقسیم نموده، کافر را نجس و مشرک دانسته، قتل آنها را مجاز و قابل اجر اخروی بدانند، این دستور اسلام است که زن را نسبت به مرد به درجه پائینتر دانسته، به مرد اجازه و فرمان دهد تا زن "ناشره" را کتک بزند، این دستور اسلام که آزادی عقیده و وجدان من جمله خروج از دین را ارتداد دانسته، امر به قتل فجیع شخص مرتد بدهد و ...

به نظر من تبلیغاتی که در زمینه تغییرات مثبت طالب به خورد مردم داده شده است، در خدمت ستراتیژی (استراتژی) انتقال حاکمیت از دولت پوشالی به طالب بوده، مبلغان تغییر طالب، همه آگاهانه ذهنیت ها را جهت آوردن طالب آماده می ساختند، امری که می شود گفت در انجام آن تا حد زیادی موفق بوده اند در غیر آن نفرتی که از دور اول حاکمیت آنها در اذهان وجود داشت و جنایاتی که در طی ۲۰ سال اخیر در رقابت با اشغالگران در حق مردم انجام دادند، باعث می گردید تا مردم در همان آغاز تا پای جان علیه آنها مبارزه می نمودند. در یک کلام می توان نوشت: تبلیغات تغییر طالب چیزی شبیه رؤیت تصویر خمینی جلاد در ماه و به غرض تحمیق مردم بوده است.

پیام فدایی: در اخبار از مقاومت زنان در مقابل سیاستهای زن ستیزانه طالبان زیاد صحبت می شود لطفاً واقعیت ابعاد سیاستهای سرکوبگرانه طالبان و مقاومت زنان را توضیح دهید؟
پاسخ: به مثابه عناصر کمونیست و انقلابی یکی از اساسات اعتقادی ما حکم می نماید که زور سازمانیافته انهم در حد دولتی را فقط می توان با مبارزه سازمانیافته توده ئی شامل کارگران، دهقانان، زنان و سایر زحمتکشان، پاسخ گفت. با تأسف در جریان دو دهه اخیر به همان سان که در بقیه موارد اشغالگران و حاکمیت پوشالی و دست نشانده با سرخاب، گنبدگی های استعماری - ارتجاعی شان را مخفی نموده بودند، در قسمت آزادی و تساوی حقوق بین زن و مرد، کمترین توجهی جهت ایجاد پایه های مادی این تساوی که تضمین کننده آزادی ها و حقوق دموکراتیک زنان باشد، برداشته نشده است. آنها نه تنها اتحادیه های خاص خودشان شان را نداشتند، بلکه به مانند مردان برداشت شان از دموکراسی بسیار شکلی و فاقد پایه های مادی جهت حفظ شان بود.

با تمام احترامی که به مبارزات فرد فرد زنان که خطر می کنند و عملاً به مصاف طالب می شتابند دارم، می باید بنویسم این حرکت های پراکنده، منفرد و بدون سازمانیافتگی، در جوی که نهاد های مبارزاتی چون اتحادیه های کارگری، دهقانی، دانش آموزان، دانشجویان، هنرمندان و در پیشاپیش همه عدم موجودیت سازمانهای مبارزاتی زنان، انهم بدون برخورداری از حمایت مردان و بقیه اعضای جامعه، حتا اگر به صورت خونین سرکوب هم نگردد، که طبق شنیدگی ها تعدادی از زنان شناخته شده در تظاهرات به علل نامعلومی باردیگر در خیابان دیده نشده اند، تا برآورده ساختن شرایطی که از آن نام بردیم چانس (شانس) زیادی نه تنها برای پیروزی ندارد، بلکه بقای آن ها نیز تضمین شده نیست.

پیام فدایی: به دنبال قدرت گیری طالبان تبلیغ می شد که در پنجشیر تحت رهبری فرزند احمد شاه مسعود مقاومتی مردمی شکل گرفته و برخی مدعی بودند که همه نیرو های آزادیخواه باید از پنجشیر حمایت کنند. واقعیت چه بود؟ نظر شما در این باره چه بود و الان اوضاع پنجشیر چگونه است؟

پاسخ: در پاسخ بدین سؤال می باید اندکی با تأمل برخورد کرد. چه به همان سان که تا هنوز مسلم نشده است که اصولاً طالب را کدام نیروهائی به قدرت رسانیده اند، آیا حاکمیت طالب نتیجه پیشدستی، روسیه، چین، پاکستان و ایران است و یا توسط امپریالیسم امریکا بعد از زمین سازیهای چندی قسمی به قدرت رسانده شده است که مسؤولیت اعمالش متوجه آنها نگردد و یا این که طالب محصول همکاری مشترک شرق و غرب و ادامه سیاست خاندان طلائی با "سیگرت امریکائی" را با کبریت روسی روشن کردن" می باشد؛ به همان سان این که در عقب حرکت پسر احمدشاه مسعود یکی از جنایتکارترین و وطنفروش ترین افراد اخوان، کدام قدرتی نهفته است و از تحریک وی چه می خواهند، کاملاً روشن نیست، در این میانه یگانه چیزی که چون آفتاب روشن است فقدان پایه مردمی و مبارزاتی شخص "احمد مسعود" می باشد.

دلیل این که مردم پنجشیر با "احمد مسعود" نمی توانند اعتماد کنند به علاوه فقدان پشتوانه مبارزاتی شخص خودش، نفرتیبست که مردم پنجشیر از خانواده مسعود بر مبنای جنایات، سرقت ها و زور گویی هائی که طی این ۲۰ سال انجام داده اند و بزرگان شان جرأت رفتن به منطقه را ندارند، می باشد. از آن گذشته اتحادی را که زمانی در زیر فشار خونین و سرکوبگرانه شخص احمدشاه مسعود در پنجشیر حاکم شده بود، گذشته از این که به اساس جنگ حین تقسیم منافع معادن بین خود پنجشیری ها آنها را پارچه پارچه ساخته و هر پارچه به فکر بقای خودش است تا جانفشانی برای "احمد مسعود" همان اختلافات و دستان دراز پاکستان از طریق خریدن قاچاقبران (قاچاقچیان) پنجشیری و نفوذ آنها بین مردم گرسنه و نادار، و حتا انشعابات پیهم (پی در پی)

"جمعیت اسلامی و شورای نظار" دو نهادی که اکثر پنجشیری به دور آنها متشکل شده بودند، وضعی را به وجود آورده که اگر "احمد مسعود" و چند یارش فرار نمی کردند، تا حال وقت توسط طالب اعدام شده بودند. گذشته از روابط داخلی، از آنجائی که نهاد های اخوانی درکل، به چیزی به نام "انکاء به نیروی خود" مطلقاً آشنائی ندارند و از همان ۴۳ سال قبل وجود آنها به سلاح های خیراتی امپریالیسم و ارتجاع عرب وابسته بود، اکنون نیز با تمام قوت کوشش می نمایند تا در عرصه منطقه و جهان برای خود حامیانی جست و جو نمایند. هرچند تاجیکستان نخست خواست خودش را به مثابه حامی پیشکش نماید، از فرار معلوم روسها و چینی ها چنین اجازه ای را به وی ندادند، از همین رو "احمد مسعود" سرگردان یافتن حامی از پاریس تا واشنگتن را می پیماید. به نظر من به علت فقدان ظرفیت رزمی در "احمد مسعود" و جبهه نام نهادش، کشور های خارجی نیز در بهترین صورت وی را وجه معامله با طالب جهت رسیدن به اهداف خودشان قرار خواهند داد. در اینجا باید افزود هرگاه طالب محصول تپانی شرق و غرب نباشد، و به خواست طرف مقابل حامیان اصلی اش تمکین ننماید احتمال این که یکی از آن قدرتها یعنی یا شرق و یا غرب، بر "احمد مسعود" دست پدرا نه بکشند، منتفی نیست. فقط در آنصورت است که چیزی به نام جبهه پنجشیر مجدداً عرض اندام خواهد نمود.

پیام فدایی: می دانیم که در کوه ها و دشت های افغانستان مواد و سنگ های بسیار قیمتی موجود است که هم اکنون تا حدی توسط کمپانی های امپریالیستی و عمدتاً آمریکائی مورد بهره برداری قرار دارند. با توجه به قدرت گیری طالبان آیا فعالیتهای این کمپانی ها ادامه یافته یا دچار مشکل شده اند؟

پاسخ: در جریان ۲۰ سال اخیر یعنی سلطه اشغالگران در افغانستان، جناح "سرمایه جرمی" (سرمایه هایی که از راه جرم و جنایت فعالیت می کنند مثل قاچاق مواد مخدر) در افغانستان عمدتاً آزادانه در دو جهت به فعالیت مشغول بود: قاچاق مواد مخدر و قاچاق احجار قیمتی و فلزات نجیبه از زمره لاجورد گرفته تا یاقوت و بیروج و همچنین طلا و نقره.

تا جائی که در جریان ۲۰ سال اخیر دیده شده برای باند هائی که با "سرمایه جرمی" فعالیت داشتند، نه هیچ یک از حاکمیت ها دشمن شان بوده و نه هم دوست و برادرشان. در منطقه هریک از آنها که مسلط بوده، گردانندگان "سرمایه های جرمی" با دادن حق و حساب به آنها، راه خود را باز نموده به کار خود ادامه داده اند. بادر نظر داشت این که همین گردانندگان "سرمایه های جرمی" از هر کشوری که بوده اند، با طالب همکاری های تنگاتنگ داشته اند و آنها را در بسیاری موارد در زمینه اکمالات (تامین) تسلیحاتی و خرید سلاح از بازار آزاد نیز کمک نموده اند، فکر نمی کنم که در این زمینه بین قاچاقبران (قاچاقچیان) کشورهای مختلف اعم از آمریکائی و یا اروپائی با طالب کدام مشکلی به وجود آید، مگر این که با آنده از طالب ها که یا خود شبکه های قاچاق را اداره می کنند و یا اشتباهی شان سیری ناپذیر شده باشد با قاچاقبرانی (قاچاقچیان) که اتباع سایر کشور ها اند، در تقابل قرار گیرند.

در چنین صورتی گردانندگان "سرمایه های جرمی" با توانائی های نظامی و مالی که دارند جبهات جنگی مشخصی را علیه طالب به راه خواهند انداخت.

پیام فدایی: و سؤال آخر این که شما چه چشم اندازی برای آینده افغانستان پس از این تغییرات متصور هستید و وظایف نیروهای کمونیست افغان در این برهه را چه می دانید؟

پاسخ: علی رغم آن که بازه زمانی حاکمیت طالب به هر اندازه ای که طولانی شود به همان اندازه درد و رنج مردم ما نیز فزونی خواهد یافت و علیرغم این که هرگاه آوردن طالب محصول کار مشترک شرق و غرب باشد، یک دوران تاریک و استبداد عریان از نوع عبدالرحمان خانی در انتظار ماست، من آمدن طالب را از چند جهت به نفع جنبش انقلابی کشور می بینم از جمله:

* از ۴۳ سال بدین سو یعنی از آغاز کودتای خونین ثور تا اکنون، بر مبنای سیاست های ضد ملی و ضد انقلابی باند های خودفروخته و مزدور خلق و پرچم، و تبلیغات گسترده امپریالیسم و ارتجاع در جهت تحریف محتوای آزادیخواهانه جنبش توده های میلیونی افغانستان و در پیشاپیش آنها نیروهای انقلابی کشور، به جنگ بین اسلام و کفر در یک مرحله و جنگهای قومی و مذهبی در مرحله دیگر، با تأسف کم رنگ ترین بخش مبارزه، بستر مبارزه طبقاتی بود.

یعنی بر مبنای شعار های انحرافی که امپریالیسم و ارتجاع هار مذهبی به خورد مردم داد، تشکلی را بر بستر مبارزه طبقاتی و در نهایت به پیروزی رساندن انقلاب ملی دموکراتیک به مثابه نخستین گام در جهت گام گذاشتن در جاده ناهموار ساختمان سوسیالیسم، سازمان دادن یکی از آن دشواری هائی بود که با تأسف کم اکثریت سازمانهای مدعی انقلاب را در بعضی از مواقع خم نمود.

با در نظر داشت این نکته به نظر من برای سازمانهای انقلابی و پیشرو حاکمیت طالب و همکاری طبقات حاکم اقوام مختلف در چوکات (چارچوب) این حاکمیت، - نمونه دایکندی (یکی از ولایت های افغانستان) که خوانین هزاره به زور طالب پشتون، دهقانان هزاره را بعد از تصرف تمام اموال منقول آنها از منطقه بیرون انداختند- بهترین فرصت را به وجود می آورد تا نگذارند باز هم احزاب و نیروهای ارتجاعی بر مبنای شعار های ارتجاعی و عقب مانده توده های میلیونی کشور ما را جهت حفظ منافع طبقاتی شان در تقابل با یک دیگر قرار دهند و در عوض با تحمل تمام سختی های چنین مبارزه ای، تلاش بورزند تا تشکلات شان را بر بستر مبارزه طبقاتی سازماندهی نموده، با شعار های خودشان به مصاف طالب بشتابند.

*- دومین نکته مثبت در آمدن طالب و حاکمیت مجدد آن، امید است به از بین رفتن توهم مرگباری ختم شود که هم در افغانستان و هم در ایران در بین تعدادی از روشنفکران و نهاد های منسوب به چپ و انقلابی مبنی بر این که گویا امپریالیسم به نفع توده های یک کشور بر حیات فتوالیسم و ارتجاع در کشور مورد اشغال نقطه پایان

می گذارد، به وجود آمده بود. یعنی به همان اندازه که در افغانستان تعدادی از نیروهای منسوب به جنبش انقلابی کشور، در دام انقیاد طلبی افتاده آگاهانه و نا آگاهانه در همان مسیری طی طریق می نمودند که "خلیلزاد" ها برایشان نشان داده بود، در کشور ایران نیز کم مانده بود که تعدادی از چپ های ایران، با گرفتن نذر "مشکل کشا علی" از امپریالیسم بخواهند تا با حمله بر ایران، دروازه های جنت توهمی شان را باز نماید. به نظر من حاکمیت مجدد طالب امید است باعث بیداری این متوهمان شده، به جای انتظار از امپریالیسم با اتکاء به نیروی خود در جهت انجام وظایف انقلابی شان کوشا باشند.

پیام فدایی: رفیق مشرف! با سپاس از شرکت شما در این مصاحبه و پاسختان به سؤالات "پیام فدائی" در انتها اگر هر صحبت دیگری دارید لطفاً مطرح کنید!

رفیق مشرف: با تشکر مجدد از این که چنین فرصتی برایم مساعد ساختید تا اندکی راجع به اوضاع کشورم با شما و خوانندگان متعهد و رزمنده "پیام فدائی" درد دل نمایم. از آنجائی که کشور ما در جریان بیش از ۴ دهه اخیر در میان خون و آتش دست و پای زده و سوخته و هنوز هم می سوزد، بیان دردها و رنج های مردم ما و افتخاراتی که خلق ما در رویارویی با سوسیال امپریالیسم روس و امپریالیسم آمریکا و ارتجاع هار مذهبی به دست آورده آنقدر دامنه وسیع دارد که اگر بگوئیم مثنوی هزارمن کاغذ نیز برایش کمی می نماید، مبالغه نکرده ام، تلاش نموده ام تا مختصراً مطابق سؤال پاسخ ارائه دارم، توقعی که از خوانندگان متعهد و رزمنده "پیام فدائی" دارم این است که ضمن بحث های تکمیلی، اصلاحی و انتقادی خودشان، هرگاه در هر موردی ادامه بحث را لازم می دانند، سؤالات شان را مطرح و این مصاحبه روشنگرانه را ادامه دهند. باز هم تشکر. شاد و پیروز باشید.

پیام فدائی: پیروز باشید.